

به نام خدا

منظومه چشمان تو

www.ketab.ir

موسی عباسی

سرشناسه	:	عباسی دمشهری، موسی، ۱۳۷۰-
عنوان و نام پدیدآور	:	منظومه چشمان تو/ موسی عباسی دمشهری.
مشخصات نشر	:	تهران: سپها، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۷۴ ص.
شابک	:	978-622-7500-49-3
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره	:	PIR8354
رده بندی دیویی	:	۱۱۴/۲۶۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۴۳۸۸۱۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیا

منظومه چشمان تو

۷۲ صفحه

مؤلف: موسی عباسی دمشهری

طرح جلد: استودیو تبلیغاتی آسو

نوبت چاپ: اول تهران ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۰۰ جلد

قطع: رقعی

حروفچینی - امور فنی: مرکز کامپیوتری نشر سپها

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ سپها

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۰۰-۴۹-۳

قیمت: ۳۹ هزار تومان

دفتر مرکزی: تهران، امیرآباد شمالی، بالاتر از چهارراه جلال آل احمد تلفن: ۸۸۰۰۵۵۷۳
دفتر فروش: تهران، ستارخان، دریان نو، خیابان سروش یکم پلاک ۴۸ طبقه سوم تلفن: ۶۶۵۰۱۸۱۸



فهرست

۷	پیشگفتار
۹	بوسه ی خدا
۱۱	برای مادرم
۱۳	شرم ادبیات
۱۵	در کنار آسمان
۱۶	قطار
۱۷	مرد پنهان شده
۱۸	اعتراف
۱۹	به مادرت بگو
۲۱	عشق پر از ترس
۲۲	شکار
۲۳	کوچ
۲۴	عاشق خودکامه
۲۵	دلبر محال
۲۶	بوسه در خیابان
۲۷	عطر تو
۲۹	کارفرما
۳۰	دوستت دارم
۳۱	موسای غیر پیامبر

- ۳۳..... مثل بیروت.....
- ۳۴..... میناب.....
- ۳۶..... آخرین فرصت.....
- ۳۸..... عشق به دشمن.....
- ۳۹..... بلوز بنفش گل گلی.....
- ۴۰..... پرانتز تو و ویرگول من.....
- ۴۲..... مدل عکاسی.....
- ۴۳..... جمله ی تازه.....
- ۴۴..... دختری همنام تو.....
- ۴۵..... تعشق.....
- ۴۶..... میشود شعر مرا تکمیل کنی.....
- ۴۸..... سرنگ آلوده.....
- ۴۹..... تولد یک خاطره.....
- ۵۰..... مهتاب نمی آید.....
- ۵۱..... دستانت را تکان بده.....
- ۵۲..... رها شده.....
- ۵۳..... سیمای تو.....
- ۵۴..... از خدا خواسته ام.....
- ۵۶..... معشوقه ی دلوار.....
- ۵۸..... عشق مغرورانه.....
- ۶۰..... منظومه ی چشمان تو.....

پیشگفتار

موسی عباسی

اینسان دانستم پیاده کردن تشعشعات ذهنی،

نوشتن کتاب و تخلیه ی ادبی روان، در واقع کار آسانی نیست، شاید برای به ثمر نشستن شکوفه ی این اندیشه ها، گاهی به چیزی بیشتر از یک هنرمند، شاعر و داستان سرا نیاز مندیم. رسم شعرا داشتن معشوقی آسمانیست تا تمام هم و غمشان اعجاز با جملاتی ناب باشد برای دوردانه یشان، جملاتی که میگویند از دل می آید و بر دل می نشیند، اینک اما در شهر می بینم تمام مردم شاعر شده اند، شعر میگویند اما بعد از گفتن اولین مصرع ، یاد قبض پرداخت نکرده ی برقشان هوش را از سرشان میبراند، ...

براستی اگر هر کداممان محتاج کره مربای صبحانه یمان نبودیم و شاعری قدرشناس هرازگاهی کمی عاطفه مصرف نمیکرد که شعری از روی دلسوزی برایمان بسراید، خودمان چقدر غزلی عاشقانه میگفتیم؟